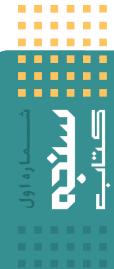




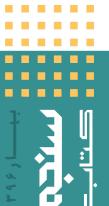
# سنگ هایت را با خودت واگن!

▪ مجتبی راشدی  
یادداشتی بر مان «سنگی که نیفتاد»  
نویسنده: محمدعلی رکنی  
ناشر: کتابستان معرفت



سعید اثرگذاشته که پای عشق و مرگ در میان نبوده است و با مرگ عشق، هیچ‌کدام از آموزه‌های مادر، کمکی به حال سعید نمی‌کند و او را به ورطه شک می‌کشاند. سعید دغدغه می‌شود تا آن جا که «دیگران دوزخ شده‌اند» همه است؛ اما مشغله کمتر کسی است (همان: ۱۱۱) برای سعید دغدغه می‌شود تا آن جا که «دیگران دوزخ شده‌اند» برای سعید. مردی که عاشق همسرش بوده و سعی داشته در فتارهایش نوعی تفاوت و واگرایی با دیگر مردان اطرافش را به نمایش بگذارد و این تفاوت را در همان شب اول ازدواج با رفたりش نشان می‌دهد و با پیشنهاد منتظر گذاشتن دهد که این سخن سکسیوس امپیریکوس چندان دور از آبادی نیست که گفته: «با شک و وزی ابتدا به تعلیقِ داوری می‌رسیم و سپس به رهایی از آشفتگی» (مگی، ۳۸۶: ۴۳). داستان، کشمکش‌های فکری و سرشار از تردید مردی به نام سعید را روایت می‌کند که همسرش «حبیبه» را زدست داده و با مادر و دخترش زندگی می‌کند. مادر که نماینده تمام عیار یک مسلمان است و دائمًا در حال عبادت است و اهل ذکر و دعا و تمام آرزویش زیارت کربلاست، اما تاجایی بر جز فلسفه مرگ و زندگی آنچه نویسنده با فلسفه

محمدعلی رکنی، طبله سطح چهار حوزه علمیه است که دو مدرک کارشناسی ارشد دانشگاه رانیز در کارنامه خود دارد. «سنگی که نیفتاد» اولین اثر منتشر شده از اوی در ادبیات داستانی است. این اثر، برگزیده جایزه اشراق و جشنواره هنرهای آسمانی سال ۱۳۹۴ شد. سطح تحصیلات و گرایش‌های فکری این داستان نویس در اثرش بی‌تأثیر نبوده و شاید از این روست که به فلسفه مرگ و زندگی از طریق «شک» می‌پردازد و سعی دارد نشان دهد که این سخن سکسیوس امپیریکوس چندان دور از آبادی نیست که گفته: «با شک و وزی ابتدا به تعلیقِ داوری می‌رسیم و سپس به رهایی از آشفتگی» (مگی، ۳۸۶: ۴۳). داستان، کشمکش‌های فکری و سرشار از تردید مردی به انتظار شخصیتی باشد که تقیدی به عرف رایج ندارد. وی به این ترتیب زمینه را هم برای مخاطب آماده می‌کند تا تغییر روش اورا پذیرد.



راست می‌گه، این همه زن برداشتند چه اتفاقی براشون افتاد؟» (ص. ۱۲۹).

این حوادث، طوری درمان پیش می‌رود تا شک سعید پرزنگ شود و اوج بگیرد؛ اما در نهایت به آرامش بعد از توفان برسد. نویسنده در القای حسّ تردید به مخاطب هترمندانه عمل می‌کند و می‌تواند ابعاد سردگمی‌ها و ابهامات ذهن سعید را در اختیار مخاطب قرار دهد. رکنی با تصویر شخصیت سعید، گویی تلنگری برانسان امروز می‌زند و شک و تردیدی را که انسان‌ها همواره از آن فرار می‌کنند، به رخشان می‌کشاند.

یکی از ویزگی‌های خوب این رمان آن است که موضوع آن، از دغدغه‌های همه انسان‌هاست؛ فارغ از دین و مذهبشان. در واقع، رکنی به دنبال اشتراکات زبانی و فکری انسان‌هاست. وی همان نگاه فلسفی به رمان که برگسون گفته بود: «فلسفه هم چون شاخه‌ای از ادبیات است» (همان: ۲۱۴) را با واقعیت‌های موجود در جهان چون زندگی، مرگ و عشق گره زده است تا چون فلاسفه، آنچه را که در جهان است، بسیط بنگزند و در آفاق و انفس غوطه‌ور شود و ترکیبی برای آن قائل نشود. وی تووانسته است این اندیشه‌گی لطیف را به دوراز شتاب زدگی و شعارزدگی بیان کند. یعنی آرام و با شیبی ملایم و با ضرب آهنگی روان و با استفاده از تکنیک تصادف ایدئولوژی، خود را تلویحاً و با آوردن نشانه‌های ضمنی به جهان رمانش وارد کرده است. رکنی، برای نگارش این رمان، نزدیک به دو سال وقت صرف کرده و در پی آن بوده با خلق داستانش به نوعی آمیختگی هنر و فلسفه دست بیابد. «سنگی که نیفتاد» سال ۹۵ با تیراز ۱۲۰ نسخه، توسط نشر کتابستان معرفت، منتشر و روانه بازار کتاب شد.

#### منابع

- رکنی، محمدعلی؛ سنگی که نیفتاد، ۱۳۹۵، چاپ اول، تهران: کتابستان معرفت.  
مگی، براین؛ سرگذشت فلسفه، ۱۳۸۶، چاپ اول، تهران: نشری.

داستانی اش آمیخته، مسئله «عشق» است. سعید به همسرش به حدی عشق می‌ورزید که برای شفای بیماری او چله می‌گیرد تا خدا او را نامید نکند و دستگیر عشقش باشد؛ اما در کمال ناباوری، همسرش را از دست می‌دهد. مسئله بود و نبود عشق (مرگ)، وجود سعید را مملو از شک می‌کند. شک و تردید و نامیدی، نه تنها نسبت به امامان معصوم، بلکه نسبت به خدا. این مسئله، نه تنها اندیشه‌ او را به چالش می‌کشد، بلکه به التزام او نسبت به انجام دادن احکام و دستورهای دینی نیز - که تا زمان مرگ حبیبه بدان مقید بوده - تأثیر می‌گذارد. حتی او به پیشنهاد دوستش مبنی بر شرکت در یک مهمانی خصوصی و گذراندن شب با زنی دیگر و مصرف مشروبات الکلی، جواب مثبت می‌دهد. سعید حتی به دنبال چنین ارتباطی نیست و در جدال بین شک و یقین به سرمی برد. مرگ حبیبه، ساختمان فکری او را در هم شکسته و او را به درکی نسبی از جهان رسانده است؛ اما هنوز رگ‌هایی در او وجود دارد که برای او خط ممنوعه‌اند؛ زیرا اوی مرتب در این شیش و بش به سرمی برد که حبیبه در عالم بزرخ درباره او چه فکر خواهد کرد! و حال که دستش از دنیا کوتاه است، چگونه سعید را قضاوت می‌کند؟ عشق این جانیز خود را نشان می‌دهد و سعید سعی می‌کند رضایت حبیبه را در جهان پس از مرگ نیز جلب کند. لذا خود را متعهد به ادای نذری می‌کند که خواسته حبیبه بوده است. در خلال داستان، واقعیت‌هایی از زندگی دین‌مدارانه مدرن نیز ذهن سعید را درگیر می‌کند. آن جا که خواهش نرگس به اتفاق همسرش صابر برای تحصیل به خارج از کشور می‌رود و در فاصله کوتاهی تحت تأثیر محیط قوار می‌گیرند. «نرگس می‌گوید که نمی‌تواند مثل شیما باشد. می‌گوید جنسش با او فرق می‌کند.

- مگه چی شده؟

- صابر گفته این جا نمی‌خواهد روسی بپوشی!» (ص ۷۷).  
و در جای دیگر؛ «سعید، من، من روسریم رو برداشتیم. صابر